





پیغام عشق

قسمت هزار و هشتاد و یکم



نقشه گنج

به نام خداوند مهرگستر  

سلام بر آموزگار معنوی و خالص من آقای شهبازی گرامی 

عنوان این پیغام نقشه گنج است.

این پیغام برای تقویت حضور ناظر و عملکرد آگاهانه است، یعنی زمانی که من ذهنی در حین تصمیم گیری برای انجام کاری شروع به مداخله می کند، ما باید از طریق ابیات مختص آن لحظه دستش را کوتاه و او را عاجز کنیم.

تکه اول نقشه گنج:

زمانی که بنا بر شرایط شغلی و یا دیگر شرایط به اجبار قرین من های ذهنی می شویم، طبیعتاً آن افراد تلاش می کنند تا ما را به واکنش و هیجانات مخرب وادارند. این بیت برای ما تداعی شود تا من ذهنی کوچک شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۳

چراغ است این دل بیدار به زیر دامنش می دار

از این باد و هوا بگذر هوایش شور و شر دارد

تکه دوم نقشه گنج:

پس از آگاهی از طریق بزرگان و مولانا شرایط زندگی برای ما سخت می شود، زیرا زین پس ما با توجه به قانون زندگی زیستن را ادامه می دهیم. مثلاً در حال رانندگی هستیم و می بینیم بسیاری از راننده ها بدون ایمنی و رعایت قوانین، جان انسان ها را به خطر می اندازند و بسیار بی توجه به این مسائل با سرعت زیاد پشت ما بوق می زنند و چراغ می اندازند. یا می بینیم در اماکن عمومی و مکان های شلوغ، کثیری از انسان ها در بحث و جدال هستند، یا سر یکدیگر کلاه می گذارند. و یا می بینیم که عده ای در تلاش هستند که باور خود را بالا بکشند و باورهای دیگری را به پایین بیاورند. ما در این جمع



شاهد جنگ باورها هستیم. و یا خیلی مثال‌های دیگری که نشانگر ستیزه من‌های ذهنی با هم است. زمانی که ما می‌خواهیم از این اتفاقات گله کنیم، این بیت باید برای ما تداعی شود تا من‌ذهنی کوچک شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۹۷

تو مگو همه به جنگند و ز صلح من چه آید؟

تو یکی نه‌ای هزاری تو چراغ خود برافروز

مولانا به ما می‌گوید که: «اگر به حضور زنده شوی و فقط نورافکن را روی خودت قرار بدهی، مدد رسان عالم هستی خواهی بود.»

تکه سوم نقشه گنج:

زمانی که در گذشته مرتکب خطایی شده‌ایم و آن خطا مشکلاتی را به وجود می‌آورد، به جای حل مشکل از طریق خرد زنده زندگی و فضاگشایی، به دنبال مقصر برای تسکین لحظه‌ای دردها می‌گردیم و از مسئولیت پذیری مشکل‌شانه خالی می‌کنیم. در این موقعیت این بیت باید برای ما تداعی شود تا من‌ذهنی کوچک شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

فعلِ توست این غصه‌های دم‌به‌دم

این بُود معنیِ قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ

من‌ذهنی همیشه به دنبال مقصر می‌گردد. ما حتی نباید خودمان را ملامت و سرزنش کنیم. باید مسئولیت اشتباه خود را بپذیریم و فضاگشایی کنیم.



تکه چهارم نقشه گنج:

زمانی که یک نفر با ما و یا با یک شخص دیگری حرف می‌زند و ما به این حرف‌ها گوش می‌کنیم، گوش حسی ما آن حرف‌ها را به گوش من ذهنی منتقل می‌کند. گوش من ذهنی پس از شنیدن، شروع می‌کند به پردازشی از نوع قضاوت و حسادت. سپس یک خروجی با ارتعاش مخرب ارائه می‌دهد. قبل از آنکه گوش حسی ما این حرف‌ها را به گوش من ذهنی برساند، باید این بیت در ما تداعی شود تا من ذهنی کوچک شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۱

هوش را بگذار وانگه هوش دار

گوش را بر بند وانگه گوش دار

موقعیت دیگری برای استفاده از این بیت را توضیح می‌دهم. زمانی که پیغام‌های تلفنی اعضای گنج حضور را گوش می‌دهیم، من ذهنی برای قضاوت این عزیزان تحریک می‌شود. برای همین است که ما نمی‌توانیم از پیغام‌های ارزشمند عزیزان بهره‌مند شویم. باید این بیت را تکرار کنیم تا با گوش عدم شنو بشنویم.

تکه پنجم نقشه گنج:

زمانی که روی خودمان کار می‌کنیم و در مسیر گنج حضور متعهدانه تلاش می‌کنیم، دلمان می‌خواهد اطرافیان از این عشق بیگران مولانا و قرآن مطلع و بهره‌مند شوند. تا اینجا مشکلی نیست این نیت عالی است. اما برای اینکه از چه طریقی آنها را به عشق دعوت کنیم، به اشتباه از طرق من ذهنی استفاده می‌کنیم و به آنها توضیح می‌دهیم و تبلیغ می‌کنیم. در صورتیکه شخص شنونده صحبت‌های ما را با ترازوی الگوها و باورهای من ذهنی می‌سنجد و هر چه ما پافشاری می‌کنیم بیشتر خرابکاری می‌کنیم. زمانی که ما در مسیر عشق گنج حضور هستیم و فقط روی خودمان کار می‌کنیم و از تغییر دادن دیگران دست می‌کشیم، نور زندگی از طرف ما به سوی اطرافیان می‌تابد. این عشق نه تنها به اطرافیان، بلکه به کل عالم هستی



مرتعش می‌شود. لحظه‌ای که من ذهنی تصمیم می‌گیرد که اطرافیان را گنج حضوری کند، باید این ابیات تداعی شود تا من ذهنی کوچک شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

تا کنی مر غیر را خبر و سنی

خویش را بدخو و خالی می‌کنی

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۷

متصل چون شد دلت با آن عدن

هین بگو مه‌راس از خالی شدن

تکه ششم نقشه گنج:

زمانی که ما حامل یک پیغام معنوی هستیم و از طریق این تریبون گنج حضور یا از طرق دیگری می‌خواهیم این پیغام را ارائه بدهیم، من ذهنی هوشمند شروع می‌کند به ایجاد توقع و کسب تایید از شنوندگان پیغام. ما باید مراقب این حس باشیم. در این شرایط باید این بیت تداعی شود تا من ذهنی کوچک شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۲

چو بدان بنده نوازی شده‌ای پاک و نمازی

همگان را تو صلا گو چو موذن ز مناره

موذن هیچگاه برای نماز خواندن، نمازگزاران را تک به تک نمی‌خواند و گوش کسی را نمی‌گیرد تا به مسجد بیاورد و به نماز خواندن وادارد. ما نیز قرار نیست با ارائه پیغام معنوی با زور و تلاش بیهوده، افراد را به مرکز عدم هدایت کنیم. ما به



قانون جبران عمل می‌کنیم و آنچه که دریافت کردیم و تمام تغییراتی که به سبب برنامه گنج حضور حاصل شده را بیان می‌کنیم. همان‌طور که جناب مولانا در مثنوی، دفتر چهارم، می‌فرماید:

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۸

بهر اظهارست این خلق جهان

تا نماند گنج حکمت‌ها نهان

مثالی می‌زنم تا کاملاً روشن شود. زمانی که ما بذری یا نهالی را در خاک تکه‌ای از زمین می‌کاریم و پس از مدتی فراموش می‌کنیم که آن را کجا کاشته‌ایم، نباید نگران رشد نکردن آن بشویم. آن نهال با باران رحمت خداوند و آفتاب عشق زندگی، روزی شکوفا می‌شود. روزی می‌فهمیم که آن را کجا کاشته بودیم. پس زندگی کار خود را خوب بلد است.

تکه هفتم نقشه گنج:

زمانیکه من عزیزترین فرد زندگی‌ام را (مادرم را) از دست دادم، خداوند آتش خشمش را بر من ذهنی من شعله‌ور کرد. این آتش سزای هم‌هویت شدگی من بود. وقتی که عزیزی را از دست می‌دهیم، من ذهنی هوشمند علاوه بر دردهای گسستگی از هویت، درد گله و شکایت را بالا می‌آورد. در این شرایط، این بیت باید تداعی شود تا من ذهنی کوچک شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۹۱

خشمش آتش می‌زند در رخت ما

حلمش اسپر می‌شود پیش بلا

آتش خشم خداوند سزای هم‌هویت شدگی ماست. اگر مشاهده‌گر این آتش باشیم، می‌توانیم با حلم و بردباری سپری از حضور بسازیم تا از دردهای من‌ذهنی ایمن بمانیم.

تکه هشتم نقشه گنج:

زمانی که کسی می‌خواهد خشم ما را برانگیزد یا در جمعی هستیم که من ذهنی ما می‌خواهد وارد بحث‌های بیهوده آن جمع شود، این بیت باید تداعی شود تا من ذهنی کوچک شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۸

بی‌حس و بی‌گوش و بی‌فکرت شوید

تا خطاب ارجعی را بشنوید

ما بالاجبار در این محافل و جمع‌ها هستیم، چه در محیط شغلی و چه در محیط اقوام و فامیل. نکته مهمی که وجود دارد این است که راه معنوی و رسیدن به حضور کناره‌گیری از من‌های ذهنی و گوشه‌گزینی نیست. ما باید در اجتماع باشیم و از طریق مردم خود را محک بزنیم و از طریق آنها هر بار آزمایش شویم.

تکه نهم نقشه گنج:

زمانی که می‌خواهیم از موارد زیر ایراد بگیریم و عیب بینی کنیم، یعنی ما در حجاب ذهن هستیم.

۱. باور و رفتار آدم‌ها

۲. چهره و تیپ آدم‌ها

من‌ذهنی قادر به حل مشکلات نیست، به همین دلیل به دنبال ایرادها می‌گردد و همیشه در حال شکافتن این مشکلات است. در چنین شرایطی باید این بیت تداعی شود تا من‌ذهنی کوچک شود.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۴

بربند دو چشم عیب بین را

بگشای دو چشم غیب دان را

سپاس بی کران از جناب شهبازی و تمامی اعضای ارزشمند گنج حضور 🌸🌸🌸🙏🙏🙏

مهران از کرج



با سلام

این متن درباره بیت طلایی مولانا از دفتر پنجم، بیت ۵۵۰ است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

چون ز زنده مُرده بیرون می کند

نفس زنده سوی مرگی می تند

طبق این بیت، شناسایی همانیدگیها و کوچک کردن و انداختن من ذهنی دل بخواهی نیست. در مصرع دوم می گوید: نفس زنده، یعنی من ذهنی حول مرگ می گردد، اطراف خرابکاری می گردد، یعنی ویژگی ذاتی اش خرابکاری است، چرا؟ چون در مصرع اول می گوید: زندگی یا خدا از زنده خودش که عدم است، مردگی یعنی من ذهنی را بیرون می کند. یعنی این قانون زندگیست، دست ما نیست.

پس نتیجه می گیریم تمام بدبختی های ما و گرفتاری های ما و دردهای ما در واقع علامت این است که به ما بگوید که مردگی یعنی من ذهنی را نمی توانیم نگه داریم. اینکه می گوید: نفس زنده سوی مرگی می تند یعنی چه ؟

یعنی اگر من ذهنی داشته باشی و وارد رابطه بشوی، چه در بین دوستان، چه در ازدواج، چه در خانواده، حتماً آن رابطه خراب می شود. امکان ندارد اینطور نشود چون ویژگی ذاتی من ذهنی خرابکاری است. در واقع این بیت به ما می گوید که شما فکر نکنید که می توانید من ذهنی را نگه دارید و به خودتان و دیگران قول دهید که زندگی خوبی درست می کنم، اصلاً امکان ندارد. من ذهنی حتماً خرابکاری می کند، دست ما نیست چون ما زیر کنترل من ذهنی هستیم.

در خصوص ازدواج و تشکیل خانواده از این بیت نتیجه می گیریم که ما اگر من ذهنی داریم، فکر نکنیم که اگر برویم با یک نفر دیگر که من ذهنی دارد ازدواج کنیم، فوراً همه چیز تغییر می کند و تبدیل به گل و بلبل می شود. فکر نکنیم همه



چیز عاشقانه و قشنگ می‌شود و به همین منوال جلو می‌رود، فکر نکنیم شانس است، چرا؟ چون من ذهنی داریم و صد در صد خرابکاری می‌کند، شکی در آن نیست.

بنابراین اگر با کسی همانیده هستیم و رابطه‌مان با او خراب می‌شود، نباید بگوییم همه‌اش تقصیر طرف مقابل است که لیاقت نداشت و بنابراین سراغ یکی دیگر برویم که فکر می‌کنیم لیاقت دارد. پس بنابراین نتیجه می‌گیریم که دوست داشتن واقعی به معنی همانیده شدن و احساس مالکیت نیست. با دیدن ذهنی آدم می‌ترسد که احساس مالکیت نکند و اسم این را دوست داشتن می‌گذارد.

این بیت خیال ما را راحت می‌کند. به ما می‌گوید که اگر زندگی‌ات خراب است، اگر پر از غصه و درد هستی، اگر پر از انواع دردها مثل حسادت و کینه و رنجش هستی، اگر همه‌اش بدبختی سراغت می‌آید، اگر هیچکس دوستت ندارد، اگر پول نداری، در اینصورت بدان که هیچ کاری برای حل مشکلاتت نمی‌توانی بکنی تا زمانیکه من ذهنی را نگه داری، بلکه بدتر خواهد شد، چرا؟ چون نفس زنده سوی مرگ می‌تند. تمام این اتفاقات به خاطر این افتاده است که به ما بگوید که ما نیاز به تسلیم و فضاگشایی داریم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶

ساخت موسی قدس در، باب صغیر

تا فرود آرند سر قوم زحیر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۷

ز آنکه جباران بُدند و سرفراز

دوزخ آن باب صغیر است و نیاز



طبق این دو بیت تمام این درد و بدبختی‌ها برای این است که من ذهنی را رها کنیم و تسلیم شویم.

حال ممکن است که ما من ذهنی داشته باشیم، ولی خیلی پولدار باشیم، باسواد باشیم، مشهور باشیم و انواع تفریحات هم داشته باشیم و فکر کنیم که بهترین زندگی را داریم.

اینها به خاطر این است که تعریف ما از زندگی خوب پولدار بودن و همه امکانات را داشتن است. هزاران درد در ما وجود دارد ولی اینها را نمی‌بینیم و برایمان طبیعی است که حسادت و ترس داشته باشیم. در واقع آدم با دید من ذهنی نمی‌داند زندگی باکیفیت چیست؟ حال خوب چیست؟ چون من ذهنی ضدِ حالِ خوب است. آدم در من ذهنی با دردها همانیده می‌شود و دردپرست می‌شود. این را باید بدانیم که پول زیاد داشتن، جای خوب زندگی کردن و مسافرت رفتن، اینها نمی‌توانند جلوی تخریب من ذهنی را بگیرند و زورشان به من ذهنی نمی‌رسد، چون تخریب کردن من ذهنی قانون زندگی است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۴۵۷

یا تو پنداری که تو نان می‌خوری

زهرِ مار و کاهشِ جان می‌خوری

آدم ممکن است برای گرفتن تأیید و توجه خیلی کارهای خوبی بکند، مثلاً خیلی مهربان باشد، نگذارد کسی از دستش ناراحت شود، کارهای دیگران را کمک کند و دیگران او را خیلی آدم خوبی بدانند، ولی آن شخص به هیچ وجه آرامش ندارد، چون برای تأیید و توجه است و از من ذهنی است. همه‌اش در ترس این است که نکند تصویر ایده‌آلی که بقیه از او دارند خراب شود. مولانا می‌گوید: «فکر نکن داری نان می‌خوری بلکه داری برای خودت دام می‌گذاری».

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷

در زمانه صاحبِ دامی بُود؟

همچو ما احق که صیدِ خود کند؟

اگر درک کرده‌ایم که من ذهنی فقط خرابکاری است، چرا رها نمی‌کنیم؟ چرا مانند قبل هنوز به خودمان ظلم می‌کنیم؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

چون ز زنده مُرده بیرون می‌کند

نفسِ زنده سویِ مرگی می‌تند

این بیت همچنین به ما می‌گوید که اگر ما من ذهنی داریم و با باورها همانیده هستیم و فکر می‌کنیم کسی می‌تواند زندگی ما را درست کند و منتظر معجزه هستیم، در اینصورت در توهم هستیم، چرا؟ چون نفسمان زنده است و نفس زنده سوی مرگ می‌تند. یعنی همه چیز برمی‌گردد به اینکه ما با من ذهنی زندگی می‌کنیم یا نه. دل بخواهی نیست، مجبوریم و چاره‌ای نداریم که من ذهنی را رها کنیم. به همین دلیل است که مولانا می‌گوید: «حزم داشته باش و هر قدم را دام من ذهنی بدان و به آن شک کن که الآن ممکن است خرابکاری کند».

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷

حَزْمَ آن باشد که ظَنِّ بَد بَری

تا گُریزی و، شوی از بَد، بَری



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۸

حَزْمٌ، سُوءِ الظَّنِّ كَافَّةً سَتَ أَنْ رَسُولَ

هر قَدَمَ را دام می‌دان ای فَضول

حزم عبارت از این است که تو ظَنِّ بد ببری که الآن ممکن است من به اتفاق این لحظه مقاومت کنم، ممکن است من همانیده بشوم، ممکن است من از چیزهای این جهانی زندگی بخوام. و سوءظن داشته باشی به من ذهنی که ممکن است این لحظه به تله‌اش بیفتی، تا در این صورت بتوانی فرار کنی از دست آن چیزی که شما را وسوسه می‌کند و از بد دور باشی.

با تشکر، فرشاد



به نام خدا

اعتماد به نیروی فضاگشایی

جناب شهبازی برای نیروی فضاگشایی مثالی زدند که عین حقیقت بود، ایشان فرمودند: وقتی می‌خواهیم شیر آب را باز کنیم مطمئن هستیم که آب می‌آید. حالا اگر فضاگشایی ما بی‌قید و شرط باشد، به قدرت عدم اعتماد می‌کنیم و فضا را در برابر اتفاقات باز و بازتر می‌کنیم. مثل این است که شیر آب را باز کردیم و باغ دلمان را آبیاری می‌کنیم و در انتظار شکوفایی گل و میوهٔ جانمان می‌شویم.

مولانا می‌فرماید: هر انسانی توانایی فضاگشایی و شرح سینه را دارد. این نعمت بزرگیست و باید با تمرکز روی فضای باز شده، سپاسگزار این نعمت باشیم و پیغام و خردی که در این فضا می‌آید را هشیارانه بگیریم تا دچار حوادث ریب المنون نشویم و زندگی به ما طعنه نزند که آیا نمی‌بینید؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷

که درون سینه شرح داده‌ایم

شرح اندر سینه‌ات بنهاده‌ایم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۷۲

در نگر در شرح دل در اندرون

تا نیاید طعنهٔ لا تبصرون



قرآن کریم، سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۲۱

«وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»

«آیات حق درون شماست، آیا نمی بینید؟»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۵

چشم او مانده است در جوی روان

بی خبر از ذوق آب آسمان

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۶

مرکب همت سوی اسباب راند

از مسبب لاجرم محروم ماند

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

آن که بیند او مسبب را عیان

کی نهد دل بر سببهای جهان

چرا فضاگشایی نمی کنیم؟ چون چشم من ذهنی ما به جوی های کوچک دنیا است. من ذهنی می خواهد پولش زیاد بشود، تایید و توجه مردم را بیشتر بگیرد، به زور به او احترام بگذارند، به قیمت خوردن حق دیگران صاحب مقام و منزلتی بشود. و چون مرکزش اغشته همانیدگیست، از ذوق و برکتی که با فضاگشایی می آید خبر ندارد و اسب همت من ذهنی



به سوی سبب‌ها، پول بیشتر و مقام بالاتر می‌تازد. او مسبب را نمی‌شناسد، ولی انسانی که همواره نگاهش به معشوق است، فضا را می‌گشاید تا همواره مسبب را ببیند و دلش را از سببهای دنیا پاک کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸

چیست تعظیم خدا؟ افراشتن

خویشتن را خوار و خاکی داشتن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹

چیست توحید خدا؟ آموختن

خویشتن را پیش واحد سوختن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

گر همی خواهی که بفروزی چو روز

هستی همچون شب خود را بسوز

تعظیم خدا چیست؟ اینکه پرچم فضاگشایی ما افراشته باشد و هر لحظه از طریق انبساط عمل کنیم تا من‌ذهنی ما کوچک شود.

توحید خدا چیست؟ اینکه من و خدا یکی هستیم و جدایی از فضای محدود ذهن می‌آید. از مولانا آموختیم، چراغ حضورمان وقتی روشن می‌شود که در من‌ذهنی با همانیدگیها هستی نسازیم و آنها را در آتش دردهای هشیارانه بسوزانیم تا مرکز ما عدم شود و در شب ذهن روشنایی روز و نور خدا را ببینیم.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۱۱

چشم ظاهر سایه آن چشم دان

هر چه آن بیند بگردد این بدان

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۱۲

تو مکانی اصل تو در لامکان

این دکان بر بند و بگشا آن دکان

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۱۳

شش جهت مگریز، زیرا در جهات

ششدره است و ششدره مات است و مات

با چشم‌های حسی فقط می‌توانیم ظاهر وضعیتها را ببینیم و قضاوت کنیم. دید من‌ذهنی مثل سایه‌ای در مقابل آفتاب است، اصل نیست، غلط است و ما را گمراه می‌کند. دیدن با مرکز عدم است که آفتاب حضور ما بالا می‌آید و حقیقت را می‌بینیم، اصل ما عدم و لامکان است که جسم و مکان را در خود جای داده است. هر چه زودتر دکان من‌ذهنی را ببندیم، به دو کان و دو معدن اصلی زندگی دست می‌یابیم، یکی فضای عدم و دیگری دید نظر است. دید من‌ذهنی ما را به جهت‌ها می‌برد، پس باید دکان من‌ذهنی را ششدره کنیم یعنی آن را ببندیم تا با دید غلطش ما را مات زندگی نکند.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۹۸

پی پیایی می‌بر آر دوری ز اصل

تا رگِ مَرَدیتِ اَرَدِ سَویِ وصل

چون هشیاری ما با چیزها همانیده شده، ما از اصلمان دور شدیم. پس چارهٔ برگشتن و یکی شدن با خدا اینست که رگ غیرت و جوانمردی ما هر لحظه بجنبد و پی در پی فضا باز کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴

هست مهمانخانه این تن ای جوان

هر صباحی ضیف نو آید دوان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵

هین مگو که این ماند اندر گردنم

که هم اکنون باز پرد در عدم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۸۴۶

هر چه آید از جهان غیب‌وش

در دلت ضیف‌ست او را دار خوش

*ضیف: مهمان



جسم ما مثل مهمانخانه است و فکرهای ما در هر صباح به معنی هر لحظه، مثل مهمان می‌آیند و می‌روند و ما باید با فضاگشایی ناظر آنها باشیم و در برابر فکرهایمان مقاومت نکنیم و فضا باز کنیم و نگوییم این بار بر گردنم مانده و چه کنم؟ چه کنم؟ نکنیم، زیرا پیغام آن مهمان یعنی فکر یا اتفاق این لحظه که از جهان غیب و شس و عدم آمده است را نمی‌گیریم و آن مهمان به سوی عدم برمی‌گردد. پس با خوش رویی از مهمانمان با فضاگشایی پذیرایی کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۶۷

امروز مرا چه شد چه دانم؟

امروز من از سبک دلانم

با فضاگشایی ما از فکرهایمان پذیرایی می‌کنیم و پیغامشان را می‌گیریم، قدرت فضاگشایی ما را جوری حیران می‌کند که می‌گوییم من چقدر امروز سبک دل شدم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۰۸

گفت معشوقی به عاشق که ای فتی

تو به غربت دیده‌ای بس شهرها

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۰۹

پس کدامین شهر ز آنها خوشتر است؟

گفت آن شهری که در وی دلبر است



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۱۰

هر کجا باشد شه ما را بساط

هست صحرا گر بود سمّ الخیاط

*سمّ الخیاط: سوراخ سوزن

همه ما عاشقی هستیم که به دنبال معشوقیم و از جوانی که نماد هشیاری ماست، می‌پرسیم: ای جوان تو غربت ذهن را تجربه کردی بگو کدامین شهر از همه بهتر است؟ شهر ذهن و یا فضای عدم؟ جوان یا هشیاری ما می‌گوید: شهری خوش است که فضا را باز کنی و روی دلبر را ببینی. دلبر برکات زندگیست که در انبساط می‌آید و می‌تواند سوراخ سوزنی را به صحرای گشوده و برکات زندگی تبدیل کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حکم حق گسترده بهر ما بساط

که بگویند از طریق انبساط

با سپاس از برنامه انسان ساز گنج حضور و یاران گرامی 🙏

دیبا از کرج



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com